

## کابل را که آتش زد؟

روز دوشنبه هشتم ماه جوزا در کابل، کارونی از موترهای نظامی نیروی های ائتلاف به رهبری اضلاع متحده آمریکا از تپه ای در منطقه خیر خانه می گذشت. راننده یکی از این موتر ها کنترل موترش را از دست داده و حین عبور از راه با یازده موتر باشندگان کابل تصادف نموده و باعث کشته شدن یک تن و زخمی شدن یازده تن دیگر گردید.

تعدادی با دیدن این صحنه آغاز به دادن شعار و پرتاب سنگ به سمت این کاروان کردند و دیری نگذشت که تعداد زیادی از مردم، که بیشتر آنها جوانان و نو جوانان تشکیل می دادند، به سرک ها ریخته شعار داده و به سمت موتر ها سنگ پرتاب می کردند. در عین حال عده ای مسلح هم در این جمعیت حضور به هم رساندند و شروع به فیر نمودند که در رد و بدل این فیر ها سی تن کشته و بیش از چند صد نفر دیگر زخمی شد. تظاهرات به چور و چپاول دکانها، صدمه و آتش زدن به ساختمان ها که شامل هتل سرینا کابل می شد و همچنین حمله به موتر ها که موتر شبکه تلویزیونی طلوع شامل آن بود تغییر جهت داد. مظاهره کنندگان شعار های ضد حکومت و مرگ بر کرزی و آمریکا را سر داده بودند.

عده ای از این مظاهره کنندگان عکس های احمد شاه مسعود را بر دست داشتند که قضاوت را برای دیگران آسان نمود و آنان انگشت انتقاد را بدون وقفه بر شورای نظار و پیرون وی و یا ربانی و حزب جمعیت او گذاشتند. عده ای هم متفکرانه دست همسایگان را در این معامله دخیل دانسته و پاکستان را محکوم نمودند. عده ای هم رهبران عرب تبار و نوکران شان یعنی گلبدین و ملا محمد عمر را که در عالم مفقود الاثری به بازی "چشم پتکان" روی آورده اند مسوول خواندند و عده ای هم حضور عساکر ائتلاف را علت آن دانستند.

قضاوت گروه اول درست بوده نمی تواند، چرا که اگرچه سیاستمداران ما در سیاست و اساسات آن خبره نیستند اما آنقدر هم بی خبر و بی تجربه نیستند که تظاهراتی مملو از دزدی و غارت و خشونت را به پا نموده عکس رهبر خود را به دست گرفته و خود را بد نام کنند. رقابت ها در میان احزاب و سعی در بد نام نمودن یک دیگر از بازی های رایج میدان سیاست افغانستان است که مردم با آن آشنا بوده و به خوبی می دانند که هر یک از این احزاب تا به حال کاری به خیر مردم نکرده اند و هر کدام سعی در بد نام نمودن دیگر را از هر طریق ممکن دارد ولو که به کشته شدن مردم و یا ویرانی شهر انجامد.

در جواب به قضاوت گروه دوم که پاکستان را در پشت صحنه این حوادث می بیند باید گفت که البته! بدون شک پاکستان در هر وضعیت و فاجعه در افغانستان دست داشته و خواهد داشت تا ما خود به خود نیامده و به فکر وحدت ملی و بهبود وضعیت کشور خود نگردیم، این دخالت های ایران و پاکستان و هر کشور دیگری همچنان ادامه خواهد داشت. در مورد دخالت رهبران فراری و متواری طالبان نیمه افغان نیمه عرب هم باید گفت که آنان نیز از هر فرصتی برای گرفتن انتقام خود از افغانستان و از دست دادن محوطه مفت و میدان های نظامی خود در این کشور استفاده خواهند کرد و بعید نیست که آنان هم در این شورش دست داشتند.

آن عده هم که حضور عساکر ائتلاف را باعث این فاجعه دانستند به خوبی می دانند که حضور همین عساکر در حال حاضر حامی آرامش نسبی موجود در افغانستان است. طالبان در حال حاضر در بسیاری از والسوالی های ولایات جنوب قدرت را به دست گرفته با این نیرو ها مجادله می کنند. افغان ها چه در داخل و چه در خارج واقفند که زمانیکه نیروهای ائتلاف از افغانستان خارج شوند، طالبان از یک طرف و احزاب مختلف که در حال حاضر مطیعانه مار در آستین می پروراند، از حکومت مرکزی پیروی می کنند و رهبران شان به سمت وزیر و اعضای مشرانو جرگه و ولسی جرگه محترمانه به هر امر حکومت "به سر چشم" می گویند، افغانستان را به میدان تاخت و تاز خود مبدل خواهند ساخت و خاطرات سالیان ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۰ را دوباره زنده خواهند کرد. هیچ افغانی در حال حاضر به رهبران و مسوولان دولتی خود اعتماد نمی کند چرا هر یک از آنان فرصت کافی را برای به نمایش گذاشتن شخصیت خود داشتند و هیچ کدام نتوانستند حمایت ملی را از آن خود کرده به خاطر "ملت" نه قوم و نژاد خود بکنند. بناءً نیروهای ائتلاف از پیشنیانی افغان ها برخوردار بوده و عده ای زیادی خواهان حضور آنان در افغانستان هستند.

پس چه کسی را می توان مسؤول این شورش دانست؟ آیا به عکس های این شورش در صفحات مختلف انترنت و مطبوعات به دقت نگریسته اید؟، آیا به حقایق دیگری که از این تصاویر عرض وجود میکند توجه کرده اید؟ تقریباً تمام این شورشیان سنگ به دست که در حال پرتاب کردن سنگ و یا برداشتن آن از زمین هستند جوانان و نو جوانان هستند. نیمی با مشت های گره شده، درحالت فریاد کشیدن با چهره های مملو از خشم به سمت کامره ها می نگرند و نگاهشان بی احساس و خشک است. چشمان شان حالت چشمان گوسفندی را دارد که به قربانگاه آورده باشند، بی احساس خشک و بی تفاوت، که از زندگی مملو از مشکل و مصائب سرچشمه گرفته و آنان را بی سلاح در برابر تانک و تفنگ به مجادله کشانیده است. چشمانی که می گوید " مردن و زنده بودنم برایم فرقی نمی کند! "

تعداد زیادی از صاحبان دکان ها و رستوران ها در مصاحبه های خود این شورشیان را دزد و چپاولگر خواندند و هدف این شورش را دزدی و چپاولگری خواندند نه سیاسی. مردی که رستوران خود را به این شورش از دست داده بود به یک روزنامه محلی امریکایی گفت " این مردم فقط منتظر بهانه بودند که حمله کنند و غارت کنند هدف دیگری نداشتند آنان چوکی های مرا به غارت بردند و بعد رستوران را آتش زدند."

از سال ۲۰۰۱ باین طرف در افغانستان، گرچه ساختمان های زیادی در شهرهای بزرگ ساخته شده و چندین کمپنی شخصی هم در آنجا به تجارت مشغول اند اما مشاغل مردم عادی را کار در موسسات غیر انتفاعی یا "ان جی او" ها و دیگر دفاتر بین المللی موجود در پایتخت، آنهم با واسطه و شناخت، تشکیل میدهد. امکانات کار و تحصیل برای نسل جوانی که بیش از نصف جمعیت امروز افغانستان را تشکیل میدهد وجود ندارد. کاسه صبر این نسل که بدبختی و شقاوت زندگی را در جنگ و مهاجرت کشیده اند و در حال حاضر در کشور خود سرخورده و پریشان به دنبال فرصت کار و یا تحصیل اند به لب رسیده، و از دیدن اوضاع نابسامان کشور و تبعیضات موجود در جامعه به ستوه آمده اند.

در یک برنامه رادیویی جوانی می گفت " اینجا کار و تحصیل و زندگی برای بچه های وزیر صاحبان و قوماندانان صاحبان است. بورس های تحصیلی به اقوام و خویشاوندان این گروه میرود و بهترین خانه، زندگی کار و تفریح از آنان است. این چه نوع دموکراسی است که حکومت ما از آن دم میزند. یک مامور دولت باید با ماه ۳۰۰ دالر خرج یک فامیل ده نفره را که تنها کرایه شان ماه ۱۰۰ دالر است بپردازد حالانکه وزیرها و عالی رتبه گان محترم وزراتخانه ها میگویند که ۳۰۰ دالر در ماه معاش دارند اما چشم ما کور اگر یکی از آنان را در موتر کهنه دیده باشیم، همه از میرسیدس بنز و لکسس سال گپ میزند. اگر این دموکراسی است ما را از دموکراسی تیر! "

رشوت، فساد اداری، نبودن امکانات کار و تحصیل و بالاخره فاصله بین ثروتمند و فقیر و دارا و نادار هر روز در افغانستان بیشتر میشود. اگر موسسات غیر انتفاعی و بین المللی روزی از این کشور کوچ بریسته و بروند، که خواهند رفت، دولت با این جمعیت بیکار و فقیر چه خواهد کرد. وزرای هم که در کابینه جدید و قدیم مصروف به کار بودند هیچ کدام تا امروز نتوانستند با یک پلان جامع و یا کاری شایسته وضعیت رقت بار این کشور را به سمت بهبودی هدایت کنند و هر کدام به فکر خود و چوکی خویشند. کمکهای بین المللی هم به همان سرعتی که به کشور می آید، بدون بازخواست، غیب و ناپدید میشود و سیستم حکومتی حساب هم به مردم پس نمیدهد که این پول از کجا آمد و به کجا رفت.

دموکراسی باید با نان و آب، تعلیم و تربیه همراه باشد. ما نمی توانیم یک گروه شکم گرسنه را در صف بنشانیم و به آنان یاد بدهیم که وقتی قرص نانی را در جلوت می گیریم تو دموکراتیک باش! حمله نکن در صف منتظر نوبت باش! شکم گرسنه منطق و دموکراسی را نمی شناسد.

افغانستان متأسفانه به کشور تضاد ها مبدل شده است که در آن ساختمان های چون هتل سرینا کابل که قیمت هر شب اقامت در آن بیش از چند هزار دالر است و یا خانه های ساخته شده از سنگ مرمر در کنار خیمه های تکه تکه پاره مهاجرین که در زمستان از سرما یخ شان می زند و در تابستان از گرما می میرند آباد شده است. موترهای که قیمت هر کدام آن میتواند بیش از صد فامیل را در یک سال اعاشه کند در سرک ها از کنار معیوبین میگذرند که با دستهای خود، خود را به روی سرک کش کرده و گدایی می کنند. بیسوادانی در چوکی های قدرت می نشینند که نام خود را نوشته نمی توانند و جوانان با استعداد و لیاقت به دلیل نداشتن واسطه از دروازه های ادارات رانده می شوند.

افغانستان ما به گفته ای ایرانی ها به "شهر هرت" باصطلاح ما "شهر خربوزه" مبدل شده که بازخواست، حاکمیت قانون، حساب دهی و بالاخره احترام به قوانین دموکراسی در آن وجود نداشته و حمایت کننده ای ندارد. اگر حکومت و مسؤولین این کشور به خود نیابند و شرایط زندگی مردم را بهتر نسازند، قتل ها، شورش ها، غارت ها و دزدی های بیشتری در راه خواهد بود. نسل سرخورده ای که نان برای خوردن نداشته باشد و با سیستمی رو برو باشد که

حتی برای نفس کشیدن باید رشوت بدهد یا واسطه کند چیزی برای باختن ندارد و شاید روزی هم از آنچه که هفته قبل در کابل اتفاق افتاد پا فراتر نهد و وحشی تر شود.

بسیار درد آور است صدای مردی که در برنامه رادیویی می گفت " دولت میخواهد به بازماندگان و زخمیان این حادثه پول بپردازد، اما دولت باید اینکار را نکند، اگر کرد دیگران تشویق می شوند که برای دریافت پول از این کار ها خواهند کرد."

آیا این زنگ خطری برای دولت نیست، و جای تاسف و تراژدی بزرگی برای ملت ما نمیباشد که مردم این کشور، از فرط بیچارگی، حاضر به دادن جان نزدیکان و از دست دادن دست و پای خود برای دریافت وجه ناقابل هستند و دریافت مقداری پول در بدل مرگ عزیزانشان باعث دلخوشی آنان می گردد.

از سال ۲۰۰۱ تا به حال، درست پنج سال از زمان دگرگونی اوضاع در افغانستان میگذرد اما هنوز همان عده ای محدود که زمانی در شمایل رفیق حزبی، مدتی در البسه مجاهد، اندکی زیر لوای طالب و حال در کرتی و پتلون دموکراسی بر سر قدرت بوده و هستند، تحولاتی مثبتی را که شامل تغییر القاب شان از قوماندان به وزیر، از قاچاقچی به مسوول مبارزه با مواد مخدر و از نواسه و کواسه فلانی به رئیس و مدیر و غیره بود مشاهده کردند و زندگی شان روز به روز به الطاف پول کمک شده که به شکل خیرات به افغانستان پرداخت میشود بهتر شده است. مردم این کشور هنوز همچنان که بودند، زمانی زیر بم های شوروی تکه تکه شدند و اما لقمه را از گلو خود گرفته به مجاهدین دادند، زمانی به دست همان مجاهدین سر بریده شدند، به ظلم طالب با تیر اخلاص شهید شدند و حال هم به نام دموکراسی، زندگی کودکان خود و شکم های گرسنه خود را مدیون آقایانی هستند که زیر نام شان به دور دنیا رفته خیرات میگیرند و بعد آنرا به حساب خود ریخته و به مردم گرسنه شکم " دموکراسی" را می آموزانند.

شورش کابل زنگ هوشداریست که مردم به ستوه آمده اند که عرصه زندگی بر آنان تنگ شده است، که آنان هم مثل هر انسانی عدالت، حقوق اساسی، آرامش ذهنی و کار میخواهند، یک حکومت عادل میخواهند تا بعد از تقریباً سه دهه جنگ یک لحظه زندگی را به معنی واقعی آن، به دور از مشغله، تبعیض، بی عدالتی و بی اعتنائی تجربه کنند.

نسل جوان ما هر چند صلح و آرامش را ندیده و در یک فضای مملو از رعب و وحشت و جنگ به دنیا آمده و بزرگ شده و به ثمر رسیده است اما همان جوان به امید امروز و فردای بهتر به کشور خود بازگشته، همان جوان طعم مهاجرت را در ممالک همسایه چشیده، درد اتهامات بیگانگان را کشیده و حال شایسته نیست که در کشور خود، در کشوری که شاید تنها امیدش در سخت ترین شرایط زندگی بوده باشد با نا امیدی مواجه شود.

جوانان سرمایه یک کشور و سازنده آینده آنند. یک حکومت موفق و یک دولت که به آینده کشورش علاقمند باشد باید هیچگاه فراموش نکند که بی اعتنائی به این طبقه یعنی به مخاطره انداختن اوضاع و به هرج و مرج دامن زدن است. همین جوانان بودند که در هر کشوری چه چین چه ایران چه آلمان و دیگر ممالک بر علیه حکومت مستبد ایستاده و سینه را سپر گلوله ها کرده خواهان اصلاحات سیاسی اقتصادی شدند و همین جوانان هستند که در ممالک پیشرفته دنیای امروز زمام امور را در دست داشته و آنرا به سوی تکامل هدایت میکنند.

حکومت افغانستان باید به فریاد مردمش گوش دهد و باید به کمک شان بشتابد، به جای تغییر و تبدیل وزرا و ضایع ساختن وقت درکار های بیهوده دیگر اداری، سعی در بهبود اوضاع، پلان گذاری های اساسی و رشد اقتصاد کشور بنماید، اگر وزراء و مسوولین افغان بی لیاقت اند چند متخصص و اقتصاد دان غیر افغان را برای چند سالی از خارج استخدام نمایند و به کمک آنان اوضاع اقتصادی کشور را که مادر هر فاجعه است، بهتر نموده و عده ها را جامعه حقیقت ببوشانند. وگرنه یک بار دیگر این جوانان و نو جوانان در دام تروریستان القاعده یا طالبان به امید و عده های آنان گرفتار خواهند آمد و از آنان هم بم گذاران انتحاری فلسطینی و یا قاچاقچیان فردا درست خواهد شد. حکومت باید به یاد داشته باشد که دهشت و شورش در کشورش، آرزوها و امید های بر باد رفته و صدا های خفه شده مردم است که اگر بی پاسخ بماند به خودسوزی ها و خودکشی ها خواهد انجامید. حکومت باید بداند که اگر دیروز این جوانان، به تشویق عده ای فرصت طلب، سنگ برداشتند و شهر خود را آتش زدند، اگر داد رسی به فریادشان نرسد و با مشکلات آنان به شکل درست آن برخورد نشود، فردا به کمک همان فرصت طلبان از این جوانان اسلحه های انسانی به وجود خواهد آمد و از کابل هم غزه و بغداد دیگری در آسیا.

پایان